

**غرور سرکشی افکنده است این خود پرستان را
به آن پستی که پیش پا به چشم کس نمی آید
(بیدل)**

نوشته P^e: م. ا. نگار گر

درد سرهای که جنگسالاری و جنگسالاران ایجاد کرده اند متأسفانه بر خلاف تمام لاف و گزافهای که در باره P^e غرور افغانی و هویت ملی خویشتن زده ایم ما هنوز یک جامعه P^e قبیله‌ای استیم که تمام بیماری‌های قبیله‌ای در مردم و خاصه در روشنفکر ما که وظیفه P^e دشوار رهبری و راهنمایی مردم را به سوی یک جامعه پیشرفته و مردم سالار به عهده باید بگیرد دیده میشود. اینک که جناب کرزی نیز هر چند دست تیغ نه ولی تیغ زبان را در برابر جنگسالاران تیز کرده است فرصت آن فرا رسیده است که مسأله جنگسالاران و درد سرهای را که در بنیاد های گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما ایجاد نموده است در سطح ملی مورد جروبحت وسیع و همه جانبه قرار دهیم. نگارش کنونی من نهییبی دیگر است بر روشنفکران و آزاداندیشانی که به اقوام مختلف کشور وابستگی های قومی، زبانی، عقیدتی، سیاسی و باهم منافع و مناصب بروکراتیک دارند. آری این نهیب به خاطر آنکه اینان یا پا به پای تاریخ میروند و از گذشته P^e درد ناک و خون آلود کشور خود درس عبرتی فرا میگیرند و در راه ایجاد سیستمی مبتنی بر دموکراسی و عدالت اجتماعی گام میگذارند تا با حفظ هویتهای قومی به هویت ملی برسند و حقوق فردی و اجتماعی افراد طوری تامین گردد که هر فرد به حساب شایستگی و کفایتی که دارد در نظام اجتماعی مقام شایسته P^e خود را احراز نماید نه به حساب قوم، مذهب، زبان، و بالاخره آنچه که محصول تلاش و دستاورد فرد نیست ولی فرد قهرأ بدان منتسب است و این مأمول به دست نمی آید مگر آنگاه که قانون و ضوابط در جامعه به وجود آید و بر همه یکسان تطبیق گردد و رشته رشوت، واسطه و حمایتگر از هم بگسلد. و اما ناگفته پیداست که حمایت از جنگسالار حمایت از امتیاز و تقوق است، حمایت از زور و خود سری است و نهایت امر حمایت از ارتجاع و عقب ماندگی است و حال آنکه جامعه P^e ما به روشنفکرانی نیاز دارد که از غوزه P^e قومیت و زبان بیرون آیند و در حصار ملت گراییهای تنگنظرانه نیز نمانند و به جهانی فارغ از استبداد و خودسری های چپ و راست بیندیشند؛ به جهانی که در آن فرد و جامعه هر دو فدای هوس های دکتاتوری خودخواه که همه چیز را مال شخصی خود تلقی مینماید، نباشند، به یک جهان نو و کاملاً فارغ از هرگونه فشار های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که هدفش سلب آزادی فردی و برپاداشتن قدرت مطلقه (صرف نظر از نوعیت قدرت) باشد و خلاصه به جهانی بیندیشند که نیرو های یک استبداد لگام گسیخته نتواند در میان ملت‌های واحد دیوار های مصنوعی جدایی و تفرقه ایجاد نماید و ملت‌های کوچک را به بهانه P^e جهانی شدن جبری اقتصادی دچار بلای تجزیه های قومی و مذهبی گردانند. اندیشیدن به جهانی این چنین است که روشنفکر را از شر دگم های قبلاً ساخته شده P^e ایدئولوژیک نجات میدهد و او را به آزاداندیشی بدل میکند که همیشه خون پویایی را در شریان های تاریخ جاری و ساری میبیند و میدانند که سیر زمانه بر جبین همه قدرت های زورگو و خدایان کاذب مهر زوال کوفته است. روشنفکر در پرتو همین اندیشه که اگر خود به آزادی عقیده باور دارد این آزادی را از دیگران نیز سلب نمیکند و در خدمت هیچگونه استبداد فکری قرار نمیگیرد در راه مبارزه سیاسی جلو میروند. این نگارش من نهییبی است بر آزاداندیشانی از همین تبار. آرزو مندم سیمای مختلف آن درد سرهای که جنگسالاران و جنگسالاری در جامعه ما ایجاد نموده اند در اینجا مطرح گردد و زمینه P^e یک جر و بحث ملی را فراهم سازد و اما از همین آغاز کار باید بگویم که من با هیچ یک از جنگسالاران سر خصوصت شخصی ندارم که پدیده P^e جنگسالاری ناشی از شرایط خاص کشور ما و آن کشورهای اس که شرایط شان با حال ما یکسان بوده است. جنگسالاری نوعی بیماری است که عامل آن اقتصاد جنگ است و جنگسالار بیمار. جوامع خردگرا بیمار را تداوی میکنند اما نابود نه. اگرچه برخی از رهبران تنظیم ها و مجاهدین پیشین در برابر کمله P^e جنگسالار حساسیت نشاده داده اند و این حساسیت هنوز هم وجود دارد اما، بدبختانه چنانکه نشه P^e شراب بر سنجش و تعقل اثر میگذارد و آن را مؤقتاً زایل میسازد نشه P^e قدرت نیز همین خاصیت را دارد؛ تنها با یک فرق که نشه P^e قدرت مانند نشه P^e شراب به زودی از سر نمیروند و اثرش دیرپاست و به همین دلیل من آن را بیماری شمرده تنها آن نظام اجتماعی را نظام مبتنی بر دموکراسی میدانم که موازی به اراده و قدرت آزاد مردم قدرتی دیگر در جامعه وجود نداشته باشد و دولت یا افراد شاغل در دولت قدرت خود را از همین سرچشمه بگیرند و هنگام ارتکاب جرم در برابر قانون (خواه قانون مذهبی و خواه قانون مدنی) زیر دست و بالا دستی وجود نداشته باشد و افراد از نعمت حقوق و فرصت های مساوی برخوردار باشند و تکلیف حکومتها را صندوقهای انتخابات آزاد و فارغ از هرگونه ظلم و زور تعیین نماید نه تفنگ و گردنیهای پر از کارتوس. بنابراین تأکید میکنم که جنگسالاری بیمار است و بیماری مجاهد را غیر از مجاهد باز نمیشناسد و از این دیدگاه حکومت خلق و پرچم با حکومت خلف خود یعنی حکومت مجاهدین تفاوتی نداشت و اگر تفاوتی بود تنها در شیوه عملکرد بود که نخستین بر پایه P^e استبداد دستجمعی و متمرکز استوار بود و دومین بر پایه استبداد پراکنده و اصل هر کله و بر خیال. اما، از این نکته نیز ناگفته نباید گذشت حال آنکه در استبداد پراکنده چون مراکز قدرت متعدد است نه حکومت وجود دارد و نه هم آزادی و از نظر این خلدون قدرت اگر متمرکز و استبدادی هم باشد از پراکندگی و بی حکومتی بهتر است. اکنون که حقایق اولیه در باره P^e جنگسالاری و

جنگسالاران روشن شده است باید به ترتیب شماره به سراغ درد سرهای که این پدیده در جامعه ما ایجاد نموده است بروم.

۱) جنگسالاری و مشکل ایجاد اردوی ملی:

چنانکه قبلاً عرض کرده ام جامعه^P ما یک جامعه قبیلوی است که هنوز به مرحله ملت گذر نکرده است. دولت‌های قبلی این خصلت قبیلویی جامعه خود را خوب می‌شناختند و به همین دلیل سیستم جبری پشک را برای جلب و جذب افراد عادی پذیرفته بودند و برای اینکه از شر طغیان‌ها و سرکشی‌های محلی‌های یابند مجلوبان را دور از منطقه زیست‌شان برای خدمت میفرستادند و فایده دیگری که این کار داشت در بهم آمیزی مردمان مختلف کمک میکرد و عملیه ملت‌سازی را آسان‌تر میساخت. رژیم‌های قبلی در گزینش صاحب‌منصبان نیز احتیاط را تا سرحد و سواس رسانده بودند و اینکار سهم برخی از اقوام را در اردو کاهش میداد ولی، برای اینکه سلطنت را از شر کودتا و بازی‌های سیاستمداران نگهدارند سیاست را در اردو مجال نفوذ نمیدادند و شاملان اردو حتی حق خواندن اخبار دولتی را نیز نداشتند. کودتای سردار محمد داوود خان دروازه اردو را بروی کودتا‌های بعدی باز کرد و حزب دموکراتیک خلق پس از رسیدن به قدرت در برخورد با اردو مرتکب دو اشتباه عمده گردید بدین معنی که در درجه نخست سیاست خود را با جدیت بر اردو تطبیق نمود و این کار دو نتیجه بسیار زیانبار داشت یکی اینکه صاحب‌منصبان صاحب تجربه ولی مخالف حزب دموکراتیک خلق را از اردو بیرون راند و دو دیگر اینکه اردوی سیاسی شده کانون مخالفان خود‌شان نیز گردید. و اما، در درجه^P دوم حزب خصلت قبیلویی جامعه را کاملاً نادیده گرفت و به جای اینکه افراد یک منطقه را به منطقه^P دیگر بفرستند، ملیشه‌های قومی را به وجود آورد و همین ملیشه‌های قومی بود که در نهایت امر حزب دموکراتیک خلق را در جایگاه شایسته آن یعنی گورستان تاریخ به خاک سپرد.

گروه‌های مختلف مجاهدین نیز در جریان جهاد به دلیل این که از وحدت نظر عقیدوی و سیاسی برخوردار نبودند به ایجاد یک اردوی منضبط و متمرکز توفیق نیافتند و ملیشه‌های قومی و قبیلویی خود را به وجود آوردند و هنگامیکه عناصر مختلف حزب دموکراتیک خلق در جستجوی امنیت شخصی همراه با ملیشه‌های قومی خویش در آغوش قوماندانان نیرومند محلی افتادند ملیشه‌های قومی به هم آمیخت و اردوهای حاضر و آماده^P جنگسالاران را به وجود آورد. دولت آقای کرزی به حساب ضعف دامنگیر خود برخی از همین اردوهای شخصی را برای اردوی ملی برگزیده است و اگر آنان به شیوه^P کاملاً تازه و با احساس ملی تجدید تربیت نشوند وفاداری‌شان به مردم و دولت مرکزی همیشه مورد شک و تردید قرار خواهد داشت.

امروز دولت مرکزی در سرپای مملکت قدرت کافی ندارد که سیستم پشک را بار دیگر به شیوه کاملاً تازه احیا نماید و موازی‌بدان به سوی تربیت یک اردوی حرفوی و مودرن گام بگذارد. جامعه بین‌المللی مکلف است در مورد خلع سلاح و بیفدرت‌سازی جنگسالاران زیر بازوی دولت افغانستان را بگیرد زیرا، قوام دموکراسی که جامعه جهانی بدان متعهد است ایجاب این معاونت را میکند. خلع سلاح، انحلال قدرتهای سرکش موازی به قدرت ملی و گسترش نیروی قانون است که افغانستان و جهان را از شر قاچاق مواد مخدر نجات میدهد و مساله^P بدین ابعاد و وظیفه بدین بزرگی نمیتواند مساله داخلی افغانستان تلقی شود. بدون اردوی نیرومند اصلاحات اجتماعی میسر نیست و بزرگترین مانع در راه ایجاد اردوی ملی جنگسالاری و اردوهای شخصی است.

۲) جنگسالاری دیواری در برابر عدالت اجتماعی و قوه^P قضاییه:

در قاموس جنگسالار کلمه^P (قانون) جای خود را به کلمه‌های (امر و فرمان) خالی میکند. جنگسالار فکر میکند که حرف او همان قانون است و آنکه از امر او سر می‌پیچد بدون هرگونه محاکمه و بازخواست مستحق مجازات مرگ میباشد. قانون جنگ سالار که در واقع همان قانون جنگل است در پرده تاریکی سخت فعال است و شکارچیان جنگ سالار شب هاست که به سراغ دشمنان بالفعل و بالقوه ارباب خود میروند. عناصر ناراضی شبانگهان تاریک گرد آورده می‌شوند و آنگاه به جرم اینکه فکر میکرده اند که در بالای چشم جنگ سالار ابرو وجود داشته است مورد شکنجه آزار و اهانت قرار میگیرند و به عنوان آخرین راه علاج ناپدید میشوند و مردم نیز به حساب اینکه دیوارها موش و موشها گوش دارند در دل‌شان خون میجوشد ولی از زبان‌شان حرفی بر نمی‌جهد. تنها آنگاه که دکتاتور از کرسی اقتدار فرو افتاد افسانه‌های ظلم و شقاوت او همانند حنای بعد از عید روی دایره می‌افتد ولی دیگر هیچ چیز درد خانواده‌های را که از فقدان عزیزان در خاک و خون خفته خود رنج برده اند تلافی نمیکند. آیا زمان آن فرا نرسیده است که جامعه جهانی برای دفاع از ارزش‌های انسانی برخیزد؟ امیدوارم این فقره در ذهن خواننده من هیچ سؤتفاهم ایجاد ننماید که من مداخله کشور‌های دیگر و خاصه کشور‌های زورمند را در امور هیچ کشوری تأیید نمی‌کنم و جنگ را راه حل دشواری‌ها نمی‌بینم. مگر ما همه روزمره شاهد نتیجه مداخله آمریکا و انگلیس در عراق نیستیم؟ آیا این عمل تروریست‌های جهان را در مبارزه‌شان جسورتر، مصمم‌تر و حتی منسجم‌تر نساخته است؟ هر چند سازمان ملل متحد در وضع کنونی اش دستگاه اتحاد کشور‌های مساوی الحقوق نیست و در آن رای کشور‌های که از امتیاز حق ویتو برخوردار اند بر دیگر کشور‌ها می‌چربد و کشور‌های جهان هر چه زودتر باید خویشان را از شر این خصلت غیر

دموکراتیک سازمان ملل نجات دهند اما، در حال سازمان ملل وظیفه دارد که از منشور خود و اعلامیه جهانی حقوق بشر در برابر زورگویان و جنگسالاران جهان دفاع و عدالت اجتماعی و سیستم های قضایی را از شر مداخله های غیر قانونی در امان نگهداشته و نیروی اعتراض یک جنبش وسیع و دموکراتیک جهانی را بر ضد زورگویی تجهیز نماید. این نیروی اعتراض بدون شک زلزله ای است که کاخ بی قانونی و زور را میلرزاند و برای جنگسالاران بدون ابهام و شف شف گفتن میفهماند که جهان بر ضد بی عدالتی میرزمد و از عدالت دفاع میکند. آری جهان دموکراتیک دیگر تحمل نمیکند که جویندگان عدالت و قانون در زندانهای گوانتانامو و ابوگریب رنج تحقیر و شکنجه را بیازمایند. ولی سازمان جهانی حقوق بشر به خاطر مصلحت خاموش بماند. از مقصود دور نمیروم که در افغانستان یک سیستم نسبتاً عادلانه قضایی تا وقتی که بر نظام جنگسالاران کنونی غلبه حاصل نشود تشکیل شدنی نیست. تا حال موارد متعدد به مشاهده رسیده است که عناصر کودک ربا و قاچاقیر از جانب پلیس و دیگر نیرو های بازدارنده زندانی شده اند ولی همین که دوسیه شان به دست قاضی افتاده است در نتیجه مداخله P^e جنگسالاران رها گردیده آزادانه به دنبال کار و کسب خود رفته اند. توقع عدالت از جنگسالاران همانند جستجوی عسل از دندان مار است و قانون حاکم نمیشود تا جنگسالاران محکوم آن نشود.

۳) جنگسالاران و تاثیر منفی آن بر سیستم پلاننگذاری و بودیجه:

در جریان جنگ تمام تشیبهای قانونی و مجاز اقتصادی از کار و فعالیت باز ماند. تاجران و اهل کسبه که آزادی عمل خود را از دست داده بودند و سرمایه های شان در گرو آرزو ها و هوسهای جنگسالاران بود کشور را ترک گفتند و بر ویرانه های اقتصاد مجاز کاخ اقتصاد جنگ قد برافراشت و رونق گرفت. اقتصاد تحت حمایت جنگسالاران در خدمت قاچاقیران و مافیای بین المللی قرار گرفت. قاچاقیران باشیوه های بسیار ابتدایی سنگهای قیمتی را از معدنهای پنجشیر و بدخشان استخراج و با بهای اندک در بازار پاکستان عرضه میکردند و سوداگران حریص پاکستانی هم تا که میتوانستند این گاو شیر آور را میدوشیدند. در آن روزگار قاچاق و حتی قاچاق مواد مخدر برای ادامه P^e جهاد ضروری پنداشته میشد و لاریهای قاچاق به حمایت تانکها در مرز های افغانستان بدون ترس و وحشت رفت و آمد میکردند و خلاصه این که دولت هیچگونه کنترل مثبت بر اقتصاد نداشت و جنگسالاران نیز به چیزی جز سود خود فکر نمیکردند. حالا اقتصاد جنگ چنان پنجه بر گوی سیستم پلاننگذاری و بودیجه گور کرده است که دولت عملاً تسلط خود را بر هرگونه منبع عایداتی از قبیل محصول گمرکی، مالیات بر عایدات، مالیه زمین و مواشی از دست داده و این همه به اضافه خمس، عشر و پولی که به خاطر حفظ جان و مال مردم از ایشان گرفته میشود در اختیار قدرت های جنگسالاری قرار گرفته است؛ حالا رقم گزافی که جنگسالاران از صدور مواد مخدر و سنگهای قیمتی و ورود بیقید و شرط کالاهای الکترونیکی و غیره میبرد به یکسو، در چنین وضعی دولت مرکزی بسیار ضعیف اندازه دقیق عواید داخلی خود را نمیداند و از کمک های خارجی نیز که حق جنگسالاران در تاق بالا ماندگی است. بدین ترتیب می بینیم که در شرایط کنونی مسایلی از قبیل شفافیت و حسابداری همان میوه P^e دست نارس شاخ بلند است که زاغ جنگسالاری آن را میخورد.

۴) جنگسالاری و درد سر آن برای یک سیستم تعلیم و تربیه P^e دموکراتیک:

نخستن قربانی کوردلی و تعصبات ایدئولوژیک، تعلیم و تربیه نقاد و پرسشگر میباشد. جنگسالاران بدون اردوی شخصی خود دوام نمی آرد. او به افراد بلی قربانگویی نیاز دارد که دروازه P^e هر گونه پرسش و کنجاوی را بر روی ذهن خود ببندند و بنا بر این یگانه منبع استخدام اردوی شخصی او جوانان بیچاره، بیسواد ولی آکنده از شور و شوق متعصبانه میباشد. وسعت مشرب و تحمل دیگران دشمن آشتی ناپذیر جنگسالاری میباشد و جنگسالاران اگر از تعلیم و تربیه پشتیبانی هم کند از همان تعلیم و تربیه پشتیبانی میکند که مبتنی بر تعصبات و تنگنظری های ایدئولوژیک باشد که چنین تعلیمی صد بار از بی تعلیمی بدتر است. برنامه های ملی تعلیم و تربیه بر مقتضای نیاز های فنی، تکنیکی و فرهنگی جامعه تدوین میشود و همیشه نظر بر آینده دارد ولی جنگسالاری جامعه را در وضع موجود میخکوب میکند و نتیجه این که تا سایه نامیمون زور و خودسری از سر جامعه کم نشود دموکراسی و پیشرفت عملاً ناممکن میشود.

۵) جنگسالاری و مسأله P^e تشدد و خشونت با زنان:

متأسفانه یگانه موضوعی که جنگسالاران از تمام اسلام بدان علاقه گرفته است موضوع تعدد زوجات است و در شرایط کنونی کشور جنگسالاران از این رهگذر خویشتن را به اوج لذت جنسی میرساند و اما، اینکه ثمره P^e لذت جویی های سیری ناپذیر او برای زن چیست؟ امری است که جنگسالاران بدان توجه ندارد. در شرایط یک جامعه نورمال و طبیعی مردم معمولاً بدن ضرب المثل چینیایی اعتقاد دارند که "مرد با پول ازدها است و بدون پول کرم" اما، در یک کشور فقیر و قحطی زده که والدین برای تغذیه فرزندان خود پول کافی ندارند یافتن یک داماد نیرومند خود عطای بزرگ خداوندی است؛ حالا بگذریم از این حقیقت که جنگسالاران غیر از همان پول، زور نیز در بازو دارد و یکه پدر عادی و بیسواد نمیتواند از ازدواج دخترش با او استکاف ورزد. به همین دلیل است که هر جنگسالاران حرمی از دختران جوان چهارده تا هژده سال در پشت دیوار های بلند، زندان مانند و سیم خاردار گرفته P^e خود دارد و از غذا ها و داروهای شهوت افزا نیز در حد افراط استفاده میبرد. سال بعد هنگامیکه اردوی تازه دختران جوانسال پا بر آستان بلوغ میگذارند

ماجرای از سر گرفته میشود و کار دختران مورد تجاوز جنسی قرار گرفته به خانه های فساد لاهور و پندی میکشد و این رویداد آنقدر تلخ و غم انگیز است که من از ادامه آن شرم میدارم و در همین جالب فرومی بندم.

۶) جنگسالاری و مساله P^eP^e تخلف از حقوق کودکان:

متأسفانه کودکان افغان بهای بیست و چند سال جنگ را بسیار گزاف پرداخته اند. جنگ کودکان بینوای افغان را در یک مبارزه P^eP^e مرگ و زنده گی به کوچی ها کشانده است تا از خاکروبه ها و زباله دان ها چیزی قابل استفاده بیابند و کمک خرچی به خانواده نادر خویش فراهم نمایند. تعلیم و تربیه، صحت و بهبودی های اجتماعی برای آنان به رویای کاملاً دست نارس تبدیل گردیده و خلاصه این که دوران کودکی از آنان به طور مطلق ربوده شده است. غالب این کودکان پدران خود را در جریان جنگ از دست داده اند و برای مادران شان هم چه در زمان طالبان و چه پیش از آن مجال کار و استخدام وجود نداشته است به نان آوران خانه خود تبدیل شده اند و چون تاسیسات تولیدی و صنعتی یا اصلاً به وجود نیامده و یا در نطفه معروض به سقوط شده است این اردوی تازه جوانان پانزده تا بیست سال جز اینکه تفنگ بردارند و بدون هرگونه تجربه نظامی به سوی اردوی شخصی جنگسالاران بشتابند راهی دیگر در پیش رو ندارند. کثرت مواد مخدر تنها گریبان جوانان دیگر کشورها را نیمگیرد بلکه در کشوری که این زهر از آب (منظورم آب صحتی و قابل آشامیدن است) و نان فراوان تر یافت میشود و جوانان نیز فارغ از کنترل و وارسیهای والدین در بیرون ولگردی میکنند اگر هیروینی نشوند قابل تعجب است نه برعکس آن. اگر امریکا واقعاً مشتاق مبارزه با تروریسم است و آن را وسیله تسلط سیاسی و تهدید دیگران نمیسازد باید ریشه های اصلی آن را بخشکاند و پیکار را از امحای فقر و بیعدالتی آغاز کند. امریکا در هنگامیکه افغانها بر ضد اشغال کشور خود با روس ها دست و پنجه نرم میکردند به جا با مجاهدین کمک میکرد و مبارزه P^eP^e آنان را بر حق و عادلانه میدانست، اگر این کمک از پرنسیب امریکا منشأ گرفته است و نشان میدهد که امریکا در هر حالت دست کمک به سوی آنانی که کشورشان مورد تجاوز و اشغال قرار گرفته است دراز میکند و این مسأله هیچ ارتباطی به رقابتهای اتحاد شوروی و امریکا در روزگار جنگ سرد ندارد چرا پایش در جانبداری از داعیه فلسطین میلنگد و پرنسیب را قربان گل روی اسرائیل میکند. اگر رابطه امریکا و اسرائیل را رابطه پدر فرزندی هم قبول کنیم تا وقتیکه امریکا نتواند عدالت را بر این فرزند ناخلف خود تطبیق کند کودکان فلسطینی، افغان، عرب و حتی مالیزیایی و به صورت عموم کودکان جهان اسلام را شکار بلای تروریسم خواهد ساخت و تا وقتیکه جهان به محور معیارهای دوگانه امتیاز و محرومیت بچرخد خسک تروریسم خواب شیرین دولت و ملت امریکا را تلخ خواهد کرد. و جنگ با این دشمن ناشناخته جنگی نیست که امریکا آن را ببرد. تا وقتی که محیط جهان تروریست پرور است، عناصر تازه دم بدین اردو پیوستنی است و دموکراسی امریکا تحمل تلفات ناشی از این جنگ دراز مدت را ندارد.

یک مصیبت دیگر جنگ سالاری و رژیم های خود کامه این است که بجای یک سیستم تعلیمی نقاد و دور اندیش افراد جامعه را دچار مرض ایدیولوژی و تعصب ایدیولوژیک میکند تا تیوری نسبیت فرهنگ و ارزش های فرهنگی را از یاد ببرند و ارزشهای اعتقادی خود را به بت های قابل پرستش تبدیل نمایند و بدین ترتیب جستار خرد گر ایانه P^eP^e حقیقت جای خود را برای بت پرستی خالی نماید. برای مبارزه مؤثر با تروریسم کودکان جهان را دریابید و با یک تربیه P^eP^e سالم و دموکراتیک آنانرا از تلقین و تکرار مداوم یک شیوه بینش برهائید.

واما وظیفه P^eP^e روشنفکران ما:

روشنفکر ممکن است سیاستمدار باشد ولی معامله گر سیاسی نیست منظور از معامله گر سیاسی کسی است که با هرگونه ظلم و خودسری سازش میکند و در بهای سازش خود امتیاز میگیرد و شعارش این است: "مرا این یا آن امتیاز مادی و معنوی را بده و تو خود هر چه میخواهی بکن. اگر به طور مثال مرا به معاونیت خود برگزیدی مجاهدین با تو همسویی میکنند ولی در غیر آن تو پشتیبانی ما را از دست خواهی داد." این نوع عمل کار جنگسالار است ولی کار روشنفکر نیست؛ روشنفکر همانند سیاستمدار در سفر خود به سوی یک ایدیال انسانی و جامعه P^eP^e فارغ از ظلم و زورگویی در جا نمیزند و یک سیستم اجتماعی را تقدیس نمیکند بلکه همیشه آنرا ارزش نسبی میدهد و با نقادیی وضع موجود افراد را به سوی وضع بهتر فرا میخواند. سوال های که در برابر روشنفکران ما مطرح اند، ازین قرار میباشند:

الف - آیا مردم از تنگنای غوزه قومیت باید بیرون آیند و ملیت متکی بر خویشتن بسازند و یا در حصار قومیت باهم بجنگند و همدیگر خود را نابود بسازند یا در بهترین حالت بازیچه P^eP^e ملت های دوروبر خود باقی بمانند؟ آیا در قبیله مانند نوعی ارتجاع و عقبماندگی فکری نیست و جامعه را محکوم به وضع موجود نمیکنند؟ روشنفکر اگر گور تاریخ را بکاود برای تقدیس قومیت خود حماسه سازی کند چه کسی میتواند این قبیله پراکنده را باهم متحد نماید و ملت بسازد؟

من سالها است که مانند آن شیخ چراغ به دست یعنی دیوجانس خم نشین چراغ قلم برداشته ام و به دنبال روشنفکر ملت ساز میگردم ولی بدبختانه هر چه می یابم یا همانهاست که مانند می زدگان خواب آلوده از قلمرو انترناسیونالیسم کارگری

برخاسته و در خار زار قبیله گرایی افتاده اند. یا هم محافظه کاران عقبگرا که جرأت روبرو شدن با جهان معاصر را ندارند و فکر میکنند اسلام به عنوان یک ایدئولوژی میتواند ملت های مسلمان را با هویت های گوناگون ملی باهم متحد کند و به عبارت ساده ایدئولوژی اسلام جای کمونیزم را بگیرد. جامعه اسلامی نیز جامعه بی طبقات را و خلافت نیز جای دولت عموم خلقی را. کسی نیست به آنان بگوید که شما هنوز نتوانسته اید خود را بسازید پس جهان را چه گونه میسازید؟

ب - آیا قبیله ها و اقوام ساکن در افغانستان به تنهایی و بدون پیوستن با دیگران استعداد ملت شدن را دارند و در صورت تجزیه به مملکت های جداگانه بازیچه همسایگان و سلطه جویان دیگر نخواهد شد و همه او را مانند انگشت ششم تلقی خواهند کرد؟ ماهمه درجه صداقت همسایه ها را آزموده و به همین دلیل از مداخله امریکا و ناتو در کشور خود استقبال نموده ایم و خدا هرگز باز آن روز را نیآورد که ما این سرمه های آزموده را باز بیازماییم. بدین ترتیب خیر همه در اتحاد ملی است و اتحاد هنگامی میسر میشود که ما از جهات مختلف به سوی یک مرکز رو بیاوریم و هیچ منفعت قبیلوی را شرط ملت شدن و ملت ساختن قرار ندهیم. ممکن است از من پرسید که ما به سوی انتخابات و رقابتهای انتخاباتی میرویم و تو با بدبینی از تجزیه و افتراق سخن می گویی و من هم نهیب خود را تکرار نموده میگویم:

روشنفکر عزیز، انتخابات و رقابت های انتخاباتی و دموکراسی هیچکدام ناشی از اخلاق و خصلت خود مان نیست و جامعه جهانی بعد از رویداد غم انگیز یازدهم سپتمبر آن را بر ما تحمیل کرده اند و اگر آنان پشت بگردانند و بروند خواهی دید که باز هم قدرت سیاسی از لوله P^eP تفنگ بیرون خواهد آمد؛ ما باید بدانیم که هیچکس خود را به خاطر ما به کشتن نخواهد داد و گلیم ماتم یازدهم سپتمبر نیز آهسته آهسته جمع خواهد شد ولی تو چی؟ آیا تو نیز خود را از بند مناسبات قبیلوی آزاد میکنی و پدیده جنگسالاری را با اثرات اساسی و جانبی آن به خاک میسپاری و یا در طلسم فریبنده جنگسالار قوم خود و حماسه های غرور آمیز ولی میان تهی قبیلوی اسیر میمانی و خود را همراه با وطنت نابود می نمایی. فاعتبروا یا اولی الابصار.

بر منگم ۸/۱۲/۲۰۰۴ میلادی مطابق
۲۲/۵/۱۳۸۳ هجری خورشیدی